

و نیز بر قبور حضرت مغفرت نازل و دیگر مرشد زاده ها و غیره و در بلده نیز از دو هزار کس کم نخواهند بود  
تا اینها سر آمد وقت خویش بودند

## ذکر سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و دایم خان بهادر حسن خان بهادر مندوزنی

بر دو برادر از وقت مدال المهای عظیم الامرا اسطو جاده و میر عالم سیر فرازی سواران کمال آبرو و عزت  
اوقات خود با سربازان و در پیشگاه حضرت مغفرت نازل مورد الطاف شاهانه و مسند رعایان خسروان  
بوده کارهای نمایان بطور آوردند و در قوم خود ملک اندیشی پیوسته از سلاطینان عهد مراتبها  
دارند و در مختاری راجه چند و عمل مهاراجه بهادر بمراتب مسمو کار و بار جمعیت بوده اینچنین که در مدی  
و مرز انگی بطور آورده اند و باره شهادت مولوی حافظا عبد الکریم با افغانان مسمو و در مسجد  
جلو خانه میر عالم همه در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت مغفرت نازل مقبول تقابله آورده یعنی در راه خدا  
و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم برادر بزرگ دایم خان بهادر بکشتن غنائیجان  
پرور زنی را و دیگر افغانان راجان عزیز خویش نشان نموده بدرجست شهادت فایز گردید که تا تمام  
جهان بر زبان هر انسان مشهور آفاق است حسن خان بهادر بکشتن مخالفان بسیار زحمتهای  
کاری برداشته میدان جنگ را شکستناغ ارم گردانید و بفضل الهی تا حال حاضر در بار جهاندار  
بمرتبه بلند فایض است در پیشگاه حضور پر نور سبذول الطاف و عنایات و با مهاراجه بهادر مسمو  
کلی باضافه جمعیت و تعلقه مسمو الغرض بهادر مسمو در عبادت الهی و فیضسانی ارباب استحقاق  
و در جان نثاری و فدویت سرکار کتای عصر خود است آدمیت و مروت از حد زیاد فروداشته  
با برادران و فرزندان و رفیقان و فدویت حضور حاضر در بار دولت مدار است ۱۰۰۰

## محمدترالدین خان بهادر

ولد وایم خان بهادر شهید مذکور مندوزنی است بعد شهادت پدر خود از هندوستان وطن خویش وارد حیدرآباد گردیده به مرتبه پدربزرگوار خویش از سرکار فالیض و مهورشت و سواران جمعیت بمبای و تعلقات لکوکار و پیه سرکار سرفراز و ممتاز سردار است که فقر او دست با عبادت الهی مصروف در کارحیات مهور و مجلس حال و قال حاضر عوس مرشد خویش که آفتاب زمانه بودند و در مکس سیکونت میباشند و حضور پر نور نیز برای ملاقات آنحضرت عقرب سجد شریف آورده ملاقات فرموده بودند در درگاه شاه یوسف صاحب منقل و باغچه که در فن آنحضرت است بکمال تکلف بهر آن نخج و دونهزار روپیه طعام لذیذ بمردم اندرونی و بیرونی حیدرآباد میخوراند و یک باغ نواحی طح کرده عمارت عمده خوش اسلوب با حرات می آرد و عجب مرد با خدا در سرکار دولتدار بسرکردگی سواران و تعلقات لکوکار و پیه مهور همواره در کارحیات مصروف و عبادت الهی مشغول اگر چه جمعیاران دیگر هم بسیار اند اما اینها سرخیل نام آوران دولت اند

## ذکر جمعیاران قوم قایم خانی ملازمان سرکار محمد بن خان الخاطب رستم دلخان بهادر

از قوم قایم خانی با جمعیت سواران پیاده با و عروب از پیشگاه حضور پر نور سرفراز در سنه یک هزار و دویصد و پنجاه و هفت هجری از خداوند نعمت بنجاب رستم دلخان بهادر و منصب و علم و تقاره ممتاز شجاعت ذاتی آن رستم وقت راجری و نهایتی نیست چنانچه روزی شخصی از افتنانان بقضیه دیگر و حال شخصی دیگر که قبضه آن سنان نگور از سرکار حکم شده بود از تاخیر شدن چند روز خیال دیگر بدو دل خود آورده داشت که بهادر مذکور تا بنید مخالف میکند و نقاشی برای ملاقات عبید آمده

قریب دروازه نازک کار و ولایتی بالاسی رساره بهادر مذکور چنان بزور و قوت زد که تا فک مسل  
 تنگیش در آمد و قند او شکسته بهت او برآمد با وجود رسیدن همه چو زخم کاری و در آن نخستین تیغ  
 کار و اندرون رساره و دندان آن بهادر تیغی که بهت خویش داشت بیک نعلش دو حطه اش  
 نمود که فرصت دم کشیدن نداد چون جراحان بلده حسب الحاکم حاضر آمدند صاف جواب دادند که از ما  
 اینکار برآوردن تیغ و باقی ماندن جان سلامت معلوم نمیشود پس ناچار چهار آجر بهادر رفته بخبر  
 صاحب لشکر حسین ساگر نوشته فرستادند تمامی سرداران و ذاکران کلان لشکر مذکور جمع شده  
 چنان مقرر نمودند که اول تیزاب بیاورند و دست تا مضبوطی کار و در استعمال کنند بعد از آن بر چه صلاح و فست  
 خواهد بود عمل خواهیم آورد پس سه روز و سه شب خان معز بانضم کار و در لشکر ماند و بیشتر دو روز  
 در بلده جملگی شش روز پس انشاف شرط است که حال زخمی بکدام احوال بوده باشد  
 خصوصاً از اکل و شرب و عموماً از خواب و استراحت و حرکات لایبی شبانه روزی و غیره چه حالت  
 صعب آنافاناً میگردد باشد و قیماً بهر اهل لشکر جمع شده سه چهار دندان و استخوان فک علی  
 و اسفل از آره ما چنان بریدند که کسی چوب خشک را هم باین سختی نمی برید و بهادر مذکور حسرت  
 از در و بر زبان نه آورد بغیر خنده و گفتگوی مردانه که همه صاحبان اگر بختببین و آفرین نمودند و آرزو  
 کیفیت شجاعت و اتی خان مذکور تا بلند رسید الغرض خان سطور ازین زیاد تر اوصاف  
 وارد و همواره بعبادت الهی و فدویت و جان نثاری خداوند تعالی مشغول بود

## محمد قمرالدین خان قایم خان

تعلق از نلکنده که با پنجاه سواران همراهی خود همواره کارهای نمایان کرده نسبت از آن شایسته  
 باره داخل مکر کار نمود و الماس بوزن شش تولنج ماشه از تعلقه جیبش آورد چنانچه ذکر آن خواهد

در قوم افغانان قایم‌خانی نامورتر است با این همه بسیار خوش خلق با مروت و آدمیت و رفیق پرور  
 بصفت‌الایفه موصوف و سپهران او محمد عثمان خان و غیره نیز مطابق النعل و قدم بقدم والد خویش در باب  
 رفیق پروری و مروت و غیره مشهورتر اند خان مذکور را با غاصی محبت قدیمانه است . . .

## صالح محمدخان قایم‌خانی

از جمعی از نامور سرکار همواره برای تنبیه مقصدان و تمردان تعلقات سرکار معمور گشته با سواران  
 پیاده‌های همراهی خود از جمعیت قلیل کارهای فراوان نظیر آوردن کتاها حال مشهور آفاق است  
 با این همه متقی عبادت گذار همواره بخیر و خیرات مشروف فرزندش غلام محمدخان نیز بسیار لایق و بی‌نالا  
 در بارواری مشغول و با مروت حساسگی بذات معمار است . . .

## سردارخان جمبار و له مرادخان برادر پیرید خان

آما مرادخان و پیرید خان هر دو پورا از قدر مادی دولت اند و همواره همراه هم را در راه چندی و دل  
 کارهای نمایان نظیر آوردن مورد تخمین و آفرین شاهانه و مصدر عنایات خسروانه از پیشگاه پادشاهان  
 حضرت غفران‌تاب و عظم‌الامر السلطان سلطو با همدار الهام گشته بنام نیک نام آورشند خصوصاً بالائی غلام  
 باو امی جنگهای صعب کرده بر سر مقصدان سرکار با هم با جمعیت قلیل کاررسمانه نموده از کمین و مبین  
 زبان صفت و ثناء کشاوند و همواره در جمعی از سرکار عزیزتر بوده مشهور روزگار شدند  
 و در کارهای حساسات و سلوک با مردم نجبا و اهل کمال سر موقوفه کرده بسیار با ابراهیم توجیه خوشحال  
 نمودند بعد حلت مرادخان جمبار سردارخان جمبار بر مروتی و جمعیت موروئی سرفراز شده  
 همواره حاضر در بار جها نندار است بسیار آدم معقول صاحب مروت و اخلاق و رفیق پرور و نجیب‌ان

صاحب سلوک بجمع صفات سرداری مشهور و بشجاعت ذاتی معروف اما با یزید خان جمعدار جمعیت  
 همراهی خود در فدویت و جان نثاری سرکار سده سپران خویش محمدرضاخان و محمد غوث حاضر و سرگرم  
 خدمتگذاری سرکارند و تهر لایق و با اخلاق

## فوجدارخان طالع مند خان

ولد خوابه خان جمعدار که او از قدیم بهمراهی میر عالم بهادر کارهای نمایان و خدمات شایسته بجا آورده  
 و ولایت حیات نمود بسیار انسان با سلوک و رفیق پرور بوده بعد حاکمیتش بر دو برادر بزرگوار عالم  
 شیر خوارگی بدرابه ذات جمعیت سرفراز شده بسی و کوششش خالوی خود یعنی ماموشی خود  
 محمد نامدارخان بهادر جمعدار نشو و نما یافت مسمو کار و بار و حاضر در بار جهاندار گردیدند و در تمام  
 برادری خویش مشهور تر شدند درینو انجوهیای بسیار و شجاعت ذاتی معروف و در مرتبه  
 مشکل که خواه بر می یاز می سپین بر دو برادر حکم میشود بان راستی و کورستی انتظام میدهند  
 که زیاده از ان منصور نیست سلوک با برادران و لشکریان و اهل کمال نجابتش است تحقیق  
 مزاج ظاهرا جمعداری و باطناً امیرس دارند

## محمد نامدارخان بهادر جمعدار

در ابتدای حال بهمراهی میر عالم و بعد حاکمیتش ملتزم رکاب امیر الامرا امیر الملک بهادر بوده نام آور  
 گردید عجب خوش مزاج ساوه وضع لا اوبالی طبیعت سخنی عیاشی مزاج با جمعیت همراهی خویش پس  
 انتقال بهادر موصوف کمال آرزو رفیق همراجه بهادر شده از اوقات عزیز بخوبی تمام گذرانده  
 و ولایت حیات نمود و در سپردشت کی محمود خان که در فاقست راجه در راه دو عهد رو پیش  
 حاضر



بسیار با اخلاق و عابد قرآن خوان دیگر می غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تیز همواره  
 بہرہ فوجدار خان جمہور حاضر در بارہا ہنہار بودہ چون سن رشد رسید بذاتہ سواران خود  
 سرگرم بان تشاری سرکار و ولتہار است بسیار شجیع سخاوت شعار صاحب مہر زت خوش مزاج رنگین  
 طبیعت شجیع خوش شو از محدثات نامہ از خان بکان عمر و سجدہ نوا شد در مجاہدہ ال کہو کہ خود ہم در آنجا ہدفون است

## ذکر متفرق جمہوران افغانہ قوم سنت و جمادات اللہ خان گلپانی

بلد احمد خان گلپانی خان مذکور در عمدہ دیوانی اعظم الامراء سلطو جاہ بوقت ورود از پوتا وارو  
 حیدرآباد شدہ بادہ سواران ملازم سرکار گردید و ہوارہ با حیرت و مستی بودہ در ہنگام جنگ  
 چچیل کوزہ زخم برداشتہ منظر و منسور گشت اگرچہ در بابہ ذات ایشان سر صدر و پیر سوی سواران  
 ہمسایہ پیش بود اما ہمارا جہ ہباد و در مختاری خویش پاکلی و فیل با پنج سوار دیگر نامہ انت اللہ خان  
 مذکور از یاد مہاہی ساختند چون خان مذکور قضاء نمود و انت اللہ خان با دیگر سواران  
 خویش و سواران قدیم و جدید ہم سرفراز و ہوارہ حاضر در بار فلک مقدار است محب مرد و فرشتہ  
 خصال ہمیشہ با اوقات صالحہ مصروف نماز پنجگانہ او بہنایت خوش سدا می کلام شریف میخواند  
 چون نسبت کنہ دانی اش با صبیہ حکیم محمد اکبر حسین خان ولد حکیم مناصح صاحب شدہ لہذا ہوارہ  
 ملاقات با محمد نعیم الدین خان بہادر خلف حکیم خان مذکور سرگروہ پالندہ منصبہ داران سرکار  
 داشتہ کنش واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد کہ جدا لے متصویریت

## کریم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان مولانا کریم علیخان با جمعیت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پر نور

در سال دهم برای اعتصام الملک بهادر عرض یکی بنده گالغان و یوسف غلیخان با جمیعت سواران  
 ملازم سرکار در سال هجدهم بهادر بکمال عزت و نسلک اندر دو برادر لایق کارهای عمره سرکار اند  
 بذات بهادر با سلوک معنی رفیق پرور و جمیع صفات سرداری موصوف و نشان روز حاضر در باره اشخاص  
 و در مستقر پوره مکان خوش اسلوب موضوع ساخته با نسبت بلده خبر دار بر دو برادر در مدت  
 و آدمیت و آشنا پرستی گیتی عصر اند در بر آمد کار آشنا و بیگانه بدل سعی موفوره بحسب آوده  
 شرحه تصور نیکند

## محمد بو دین خان

خلف محمد و لاور خان است و لاور خان مذکور در عهد حضرت غفرانما با نام نکر کر نول وار و  
 حیدر آباد شده با انتصاب عظیم الامر اسطو جابه بهادر در المهام سرکار شرف ملازمت خود بدلت  
 و اقبال مشرف گردید و لفظ الطاف خداوندی با جمیعت سواران پیاده ها و جاگیر ذات و غیره  
 مشمول خسروانه و سبذول بذل نشان گذشته مدت العمر بهراج بلند و معارج ارحمنه بکمال عز و افتخار  
 بسر برده وقت موعود لبیک جابت گفت جمعداری بود کامل انجز و عمیم الاوصاف منتق حجاب خیر  
 و خیرات بذات سخته و شجیع و جمیع صفات لایقه موصوف از می ذات اوسج ذسی شان و عمارات  
 نمایان تا حال در نیست پوره قایم است اما محمد بو دین خان بعد جلت پذیرد لینه خویش  
 قدم بر جاوه مستقیم بزرگان تویم ساخته جمیعت هست و شجاعت و سخاوت و نیکنامی و توده منضالی  
 پیر آوازه ساخته مور و الطاف خداوندی گرفت گردیده بجایگز ذات و جمیعت سواران پیاده ها  
 و غیره حاضر در بار جهاندار است سوزاد تحصیل علوم عقلی و نقلی و تهذیب صوری و سنوی و سپاه  
 پروری مشهور و زکار بهر همه سوای خیرات دیگر لغز با و فقرا و مساکین و ارباب حاجت  
 خدمتگذار بیامیفر باید که همه ما بدعای خیر معسور و بیست احسان مشکور اند

## محمد یوسف جمعی

در ایام سابق ملازم شاه بیارالملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد بعد از آن که نماینده جمعی از مذکور در وقت علی بنان بهادر شاه بیارالدوله خلف مرحوم مذکور سوگند فراموشی آمد و حسب الحکم حضور پر نور حاضر در بارگشته در جلوه خانه دیواری مبارک قدیم فرود آمد بعد چند روز بهاراجه بهادر همراه خود آورده بالای بنگله های جلوه خانه خویش جمعیت سواران و بارگیران و دو صد جوانان اهل روم و عرب جمله پانصد نفر بدرابه پانصد روپیه ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چنانچه صورت جنگ ظهور آمده جمعی از سطور قتیاب گردیده مورد الطاف گشت بهاراجه بهادر جلوس این خدمت و تعلقه تا اگر کرنول و آنچه برای تنخواه جمعی از مذکور عنایت نمودند بعد چند سب بر سر تنخواه معادل بالعکس شده بر طرف بلبل الحان سخانه خویش با کارخانه عرب و سواران و اسبان و ستران و غیره قیم مقام از وادامید واری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور تا دو ماه بر سر جمعی از مذکور عرب و جوانان بار و غیره قریب یک هزار جوان اطراف خانه را در گرفته نشسته بودند اما هیچ اندیشه نگزیده بجای خود مضبوط نشست باز تصدیق کلی شد درین احوال که بر خداوند حقیقی و مجازی دارد

## ذکر جمعی از افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار و ولید

بعد از شرح این قوم که در احوال حین کوزه ذکر یافته چون مدتی بگذشت در عهد جلوس حضور پر نور اوام الله اقبال بر طبق آرزو و استدعای بهاراجه بهادر اینها را در بلده طلبیده در رساله همراهی خویش ملازم داشتند و در خطبه زند روزانه گرفتند اول شاه عالم جمعی از آمده باریاب حضور سببی راجه چند و لعل بهاراجه بهادر گشت بعد از آن رفتند رفته محمد نصیب خان و دیگران را در مجلس جلوس



و غیره بیجاہ باشندت جمہور نامی قریب باز و بزار مردم ازین قوم ملازم و غیر ملازم و ریلدہ حیدرآباد  
 بتقام سگم بازار مقام دارند و ہر روز جمہور ان ایشان برای سلام و مہر حاضر و بار میشوند و  
 علاقہ پیشکاری براجہ زنک راوست از آن ہمہ  $\bullet \bullet \bullet \bullet \bullet \bullet \bullet$

### محمد نصیب خان

بجمیت قریب یکصد سواران و پانصد پیادہ ہای عرب و علی غول و غیرہ و تعلقات لکھا پورہ  
 سرکار سمور و کار بار آدم بسیار رسالہ بظاہر صرف سپاہی وضع و بیاطن معاملہ شناس و بسا خوبیا  
 دارد و نامور قوم است

### محمد یوسف خان حیدرآباد

پسر شاہ عالم خان حیدرآباد با سواران و علاقہ منگتہ خویش در قسبی کوڑوہ مکان تیار کردہ  
 اقامت و زبیدہ و علی بذاقیاس حیدرآباد ایارہ رسالہ ہمارا جہ بہادر و علاقہ شیکیری  
 راجہ زنک و ملازم سرکار اندامانہ سیکہ زور و شور اینہا پیش از اخراج بود الحال شہ از ان بالکل  
 نیست و نخواہد شد کہ سرکار خود جوہای حال ظلمہ نقدی بر سر تن نفس است بقول شاعر شعہ  
 بیدہ باز گرد و سرشک افتادہ خدایت کہ نہ رفت کہ نہ چشم کے ہہ مثل ساڑا اناس بعضہ  
 و تجارت و برخی و روزگاری اوقات خود بسر میرد لکن سوای رسالہ ہمارا جہ بہادر رسالہ  
 بیچکس از امیران و جمہور ان قوم دیگر احدی ازین قوم نوکر نیست و سچکس درین قوم صاحب  
 سلوک و باخیر و خیرات و قدر دان کمال اہل کمال از بت ہای و روزگارا حال کہ تجارت  
 و جمیع شقتہا بسروری و حیدرآباد رسیدند منظر حنیفہ آمد سوای بان تباری بقرض خود  
 و اتفاق جنگ جہل با قرضداران و یا بحت خون قوم خویش کہ از امتن میگویند اما حیدرآباد  
 و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت مثل مندوزنی باوقایم خانی با و تاخر و غیرہ

همپامروت و سلوک اندک سبب طول کلام احوال فرداً فرداً مفصل بقلم آید

## ذکر تیراندازان و قدراندازان سرکار برق کردار حبیب علیجان بها و تیرانداز و برق گذار

ابتدای نشوونمای ایشان از قلم او به نیست بزرگان ایشان در عهد نواب میر الامرا با التمجیل بهادر  
همواره باعث نزوح و حرمت بسر برده اند اما حبیب علیجان و موود همسایان برادر خرد ایشان مشق  
تیراندازی و برق اندازی نموده مشهور آفاق شدند و در سنایج و بدایع این علم شریف اوستاد  
زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیراندازان حیدرآباد بر توده راجه را نور بنها چون تیراندازان  
جمع شده مقابل از مایش نمودند و چنانچه مقابل ایشان بر نه آمد همه با مقرر شدند که اوستاد وقت اند  
و در شجاعت ذاتی چون بعد حلت امیر الامرای مرحوم مذکور دولت آنجا بقدم در آجا بهادر  
خاک کلان و داماد حضرت غفر آتاب زینت یافت و این برادر به دستور سابق ملازم بود  
اتفاقاً قیامین ایشان بهادی اله و له بخشه فوج سودمراحمی بهر سیده حکم بر طرفی رسانید آنوقت  
دو هزار روپیه تخواه ایشان در سرکار واجب الادا بود چون از مادی الدوله در خواستند گفت  
هرگاه شما خریطه های زلفیت تیار کرده خواهند آورد آن بیگام ز تخواه شما پر کرده خواهند  
مرا و اینک خریطه های زلفیت خواهند آورد و تخواه شما خواهند داد حبیب علیجان بهادر و  
موود همسایان دو خریطه زلفیت تیار کنانیده خود موود برادر خویش بالای سر راه خیمه خاص تیر و  
کمان در دست و تیرش بار و براندازند نشستند و آمد و رفت اهل دربار بند نمودند و بخشی مذکور  
جمیعت سرکار را گرداگرد ایشان بمقابله در آورد و هنگام عظیم برپا شد بعد از آن دیگر شل سعد الله  
خان بهادر قباچه خانی و غیره و کسند انان لاین و غیره در میان آمده همه کیفیت بعضی از اجاه بهادر بنیدند

که اگر نتخواه این دو برادر را که نامورانند بر طرف کرده نتخواهند و او تمامی جمعیت سرکار و مجموع سرکردگان  
 رساله بابوس خواهند شد قاعده سرکار نیست و آراجه بهادر بسیار عصبه با وی آرد و له نموده و در هزار  
 روپیه نقد از خزانه سرکار و بانیند ایشان از نتخواه در خرلیطه با پر کرده نزد بختی مذكور آمده  
 گفتند که بختی صاحب این خرلیطه های زلفیت را باز نتخواه ملاحظه فرمایند اینچیکه شما گفته بودند  
 بمون طور نتخواه مایان و بانیید رحمت خدا بر راست گوی شتاست بختی مذكور نهایت  
 نخل گردید از آنجا حیدرآباد آمده در رساله شمس الامرا بهادر تیغ جنگ ملازم نشاند در آنجا هم  
 بخوبی عزت و حرمت بسر برد بعد حلت بهادر موصوف اعظم الامرا اسطو جابه نهایت قدرانی  
 طلبیده بر سال دو صد سواران مشتیدارها و در راه های ذات حیدرعلینان بهادر از بقصر روپیه  
 دو صد روپیه با هواری بود هم میان سرفراز نمودند که در میان دو صد سواران یکصد سوار صرف  
 نیز انداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دو صد نفر ساده نیز محنت کردند پس بهادر مذکور هر روز  
 زرد بار لباس رنگارنگ نمونی آمد و در سواری ایشان ساکنه با یعنی سنانهای تقری بیست  
 شکار روزیکه بالباس زرد آمدند همه سباب تا چار جامه سپان سواری هم لباس زرد مخرله  
 و ترکش و پیام شمشیر و غیره همه رنگ زرد باشد در علم نیز اندازی نیز با و پس با همه بود هم میان  
 از دست خود تیار می نمود که نیز گران بده مقرر صناعت ایشان گشت حالاهم در بعضی جا موجود اند  
 و شاگرد بهادر مذکور سباز را که در بهادر مرشد زاده و دیگر مرشد زاده و امیران و امیر زاده ها  
 و راجه ها و دیگر مرد و امیران بسیار اند و در صناعت برق اندازی نقشه تازه تیار کرده اند که تا  
 سرداون یکبار بندوق برق انداز دیگر برق انداز ایشان پنج بار بندوق را سردید اهل رنگ  
 مثل سد تخم صاحب غیره قابل شدند و حالاد سرکار امیر کبیر است پنج جوان تیار موجود اند و نقشه  
 ساز باروت اینگونه در حرکت باروت یک ضرب بوزن بندوق بر می آید یکدانه را بیگان نمیرود

الغرض حیدر علیخان بہادر فرد کامل فنون بود در علم طب سہالی ہا میگردود و از نر و خود میداد  
 ہزار ہا کس صحت مییافتند و در علم تکیسیر نیز علاج ہا می نمود و آسیب ہا را دفع میکرد و آخر الامر چون قضا  
 وار و شہر پیچ از اسباب دنیا بکار نہ آورده جان بجان آفرین داد و نمود ہو میان نیز در فدویت  
 و جان نثاری مرشد زادہ آفاق بہار الدولہ بہادر میبود و شخصت ناخن ہنگامہ آراشدہ زخمی  
 کرد و خود ہم جان داد و نشان را بدید و چہار روزی سبب و نیز حبت مظلوم رو با خرت نمود  
 فرزند حیدر علیخان بہادر جعفر علیخان در سرکار امیر کبیر ملازم است و سرگردگی یکید و بست و بیج  
 جوان بہ تباری طریقہ پدر خویش مستقر دارد

## میر میر علی جمیل در تہذیب و تمدن علیان بہادر

خلف میر عظیم اللہ جمیل امیر معزز از نجبای ہندوستان بود ہر گاہ و از حیدر آباد شد نہ  
 بہادی حیدر علیخان بہادر معزز گردید نہ تاجیات بہادر مذکور لغزت و حرمت تمام در انتظام  
 سواران رسالہ و در توکرتی سرکار با جمعیت مذکور معمور کار و باز میبود و بعد حلت خانہ پوز میر حساب  
 معزز بذاتہ با چاہ سواران سلی را پانگاہ ذات خویش ملازم سرکار ہمراہی حسام الامرا خانخانان  
 بہادر ملازم گردیدہ در تہذیب و عجز خود و سہر و عجب سید صحیح النسب فرشتہ خصال بود کہ زبان  
 در وصف خصال ایشان البیان است ہر گاہ و وعدہ موعود و رسید لبیک حاجت گفت میر  
 میر علی باوصیف کس از ابتدای شباب داشت اما ہمہ کار خانہ خود و برخی بکار خانہ بہادر موصوف  
 اینچنان در رسید کہ ہوارہ مور و تخمین و آفرین گشت و بعد حلت خان خانان بہادر  
 با فتح الملک بہادر خائف مرحوم نیز کمال اتحاد و اتفاق بودہ مشہور تر گردیدہ ہر گاہ کارخانہ  
 فتح الملک بہادر و با فراط و تفریط آورد میر معزز در رسالہ راجہ چند و لعل مہاراجہ بہادر

برضامندی ایشان برساله یکصد سواران پایگاه خاص خود و بعضی سلی را از ان نیز و بد و صد بار ایران  
 پیاده بدر راه ذات و فرزند بر خوردار خود ملازم رکاب گشته معمور کار و بار فرمانبرداری گردید کمال  
 آبرو حاضر و بار جها نهد است بر چند درینو لایم بن جوانی متصف است اما در فراست و قدر و توانی  
 و رسان کار و رسانیدن تنخواه بر بر مقتضای بر وقت مقرری فرود فرید است که دیگر در هیچ  
 رساله سواران و پیاده پاچه در کارخانه جمعی از ان و چه در رساله رساله داران باین خبر دار است  
 و بهوشیاری احدی نیست و با عاصی محرر و اوراق قرابت قریبه جز الانیفکی دارند که همیشه  
 حقیقی عاصی سجد علی بنان بهادر منسوب بود المن عن میر موصوف فرد کمال است

## ذکر جمعی از ان قوم عرب ملازم سرکار دولتمدار

پیش ازین در عهد حضرت خفر اناب عرب فقط در رساله سیدی عنبر علی بنان پیلای سرکار خال خال  
 از قسم حبشیان اکثر بود ندید و در عظم الامر اسطو باه از پونا سید عمر خان جمعی از عرب  
 ولایتی را با پانصد نفر عرب ولایتی نوکر داشته سیراه خود آورده چندی در بلده داشته  
 چنانچه قنوه خان ایشان رو بروی در وازه حویلی حبیته سیر الملک بهادر بود که حال آن جا  
 عمارت دیگر و مکانات دیگر احداث یافته اند و بعد از ان متبیین در وازه های قلعه محمد گورگنده  
 ساخت بعد انتقال جمعی از مذکور که میرید و متقد حضرت حسین پادشاه صاحب مجدد بود  
 و متصل قبر آنحضرت مدفون است و حلت عظم الامر اسطو باه پسرش حسین خان بهادر  
 بجای پدر خویش معمور گردید و در رفتاری چهار راجه بهادر چون سکمان قریب دوازده هزار نفر ملازم  
 سرکار در رساله بهادر معز داشتند آنوقت فقط محمد حبیب رآبادی ابو المنج اینها بود قضیب  
 و قضایای این قوم را سر انجام میداد من بعد عبد الشنب علی بهادر با شنبو طالب الدوله



حسن علی بن ابی طالب که توان ملازم سرکار در سال چهارم بهادر راجه چند لعل گردید شیخ احمد عبادی  
 جمعه در عهد شامش جمعه در پیش از آمدن عبداللہ بن علی لڑکر چهارم بهادر که بودند اتفاق کرده  
 قریب دو هزار عسکر همراهی خود در آورده چند روز چون عروب دوبار بر سر کمان غالب  
 آمدند چنانچه ذکر آن گذشت دل چهارم بهادر از شجاعت کمان برخاسته بجمع کردن عروب  
 متوجه گردید لهذا کمان قریب شش هزار روزه از او طان خود داشتند و عروب قریب ده هزار جوان  
 ولایتی و مولد ملازم سرکار گشته و عبداللہ بن علی را از حضور خطاب منصب محبت گردید و دیگران  
 را نیز که علی بن ابی طالب می آید

## جمعه در عهد ائمه بن علی بن ابی طالب در جنگ ابوالمنجیح

او در عهد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد شده با استصواب و سفارش طالب آل و حسن خان  
 بهادر بلازمت چهارم بهادر رسیده اول بدو صد جوانان و بعد از آن بیایند نفر و الحال قریب  
 یک هزار جوان ولایتی و مولد همراه خان مذکور لڑکر سرکار در سال چهارم بهادر اند و از پیشگاه خلافت  
 بخطاب خانی جنگی و بجای و تعلقات لکهار و پیه و علم و تقاره و پالکی و عمارت و فیل و سواران و ممتاز  
 آدم بسیار صاحب خرد و امورات سرداری و مشای کارهای نمایان است رفیق پرور کثرت است  
 بهادر میدان رزم زمینده محفل رزم جان نثار بکار سرکار خیر دار و هوشیاری بجمع کار خانات  
 محول خویش مینود و درین ولایت ابوالمنجیح بذات بهادر مذکور متعلق سوای جمعیت سرکاری قریب پانصد  
 نفر عروب از علاقه بهادر مستور نزد امیران سرکار و نزد بعضی دیباگان و زمینداران ممالک محروسه  
 سرکار نیز لڑکراند

شیخ احمد علی بن ابی طالب در جنگ

سابق نزد امین الملک بهادر به دو صد نفر جوان عروب نوکر بود بعد طلعتش نزد مهاراجه بهادر ملازم  
 گردیده الحال تیسر ششصد نفر ولایتی و مولد همراه خود دارد و از حضور پر نور بختاب خانی و جنگ  
 و علم و تقاره و پالی و عمارت و تعلقات سر بلند است آدم بسیار و نامفیده کار تامل شمار همواره  
 حاضر در بار جهاندار است

## بن شامش محمد ارغمار خنک

اول در حیره آباد و ارد شده بلازنت اهتمام الملک بهادر عرض بجای حضور در آمده بعد از آن  
 نزد مزار شاکر بیگ با ده جوان نوگرش بیمن بعد به امدتی سید شفق خان در آمده رفته  
 رفته جمعیت دو صد نفر جوان عروب ولایتی و مولد نزد راجه چند و لعل مهاراجه بهادر ملازم گردید  
 چون طالع یاور بود روزی در سواری مبارک بلاخط حضور پر نور شرف شده جمعیت پانصد نفر  
 جوان عروب ولایتی و مولد و یکصد سواران عربهای ولایتی سرفراز گردیده در عصره قریب بختاب  
 خانی و جنگ نیز ممتاز داشت آدم صاحب مروت قدر دان نجیب بسیار نیک ذات همواره حاضر در بار جهاندار  
 است معزز در قرصن لکهار و پی مقروض بود حضور پر نور لفظ الطاف شاهانه و دلگ رو پیله زر کار  
 دولتدار عنایت فرموده فارغ البال ساخته

## عمر بن عوض جانناز خنک

از قدیم همراهی راجه شیو پرشاد بهادر بن راجه روشن راسی با یکصد نفر جوانان عروب ولایتی و مولد  
 ملازم بوده در فتنه سرب بود بعد از آن بلازنت مهاراجه بهادر در آمده پانصد جوانان دیگر ولایتی  
 و مولد سرفراز گردیده از تعلقات لکهار و پی نیز سر بلند داشت و بی مهاراجه بهادر بختاب جنگا فتنه  
 بر می

آدم بسیار وی فطرت اهل قبیله عربستان و مرد خاندانی صاحب حکومت و دیهات آنجا است  
معامله شناس تعلقات سرکار را بخوبی آتظام میدهد صاحب اوقات بجمیع صفات بزرگان مسموم  
کار خود است

### عبد الواحد جمعی در عرب

بزرگان مبعدار مذکور در دولت پیشوایان پینا کمال عزت و حرمت بحیثیت بسیار میقدور  
بوده کارهای نمایان نمودن انقلاب ریاست آنجا در حلت پدر خود مشارالیه در پاره حیدر آباد  
آمده بهر ای طالب الدوله حسن علیخان بهادر کو تو ال سکونت ورزیده رفته رفته خدمات شایسته  
اعمال آورده مشهور گشته باجمیعت عرب کار نمود درین ایام بذات خود مقیم خانه خود است میقدور  
بسیار صاحب سلوک قدردان نجبای شکسته حال خوش اخلاق بهر کس که سلوک نمود از فکر آزاد  
ساخت شوق اسپان پیشا و اسپان عربی و دکهنی با ساز و زیوربان و دستگی دارد که از بیچکس  
نشان میبهند و فیلات نیز قنار همین قدر را تنها میخواند معذات قوت بازو هم زیاده بود  
چنانچه شخصی بهلوان از بلده پونا بحیدر آباد آمده با پهلوانان اینجا بزور غالب آمده کلمات لاف  
زنی پیش مبعدار مذکور ظاهر کرد او بعضی در آمده گفت من حاضر ام از من آزمایش زور خود کن او که  
مغزور بود مقابل درآمد پس او را نقد بر زمین زد که هر چند اعضایش ببردت دراز بکار آمد  
عرض آدم بسیار با مزه آشنا پست بجمیع صفات آدمیت مشهور است و نیز دیگر جمعی از ان مثل شیخ عمر  
با مدین بحیثیت صید نفع عرب بن محفوظ بن طیران پنجاه نفر و سلطان غالب بدو صد جوانان عربی  
با عدد و دست پنج نفر و عالی بن عبداللہ پست و پنج نفر و عبداللہ بن مبارک پست و پنج نفر و صیاح پنجاه نفر و  
دیگران نیز به بلانان سرکار در سالها اجاره با درونک اند بهر چند جمعی از ان بسیار سود اینها نیز در میان دوازده  
بزرجمیعت عرب ملازم سرکار اند اما آنها که نامور و مشهور تر اند ذکر آنها بقلم آمد

ما بقی را بطول کلام احترام کرده در اجمال بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم از و بشور  
 بسیار است و معاملات و دوستی بسیار میکنند و سایر جوان بده و غیره با متصواب اینها مساوات  
 قرض و وام مینمایند اگر چه در وسیله باینه قریب پنج شش هزار جوان ملازم سرکار بودند چون در میان  
 این قوم در وسیله از بی اتفاتی یکدیگر جمعی از ان ایشان را دست لشرف و امورات اینها نیست  
 چنانچه باید از شوره شستی و خیره سری و ظلم و ستم بر غریب و اذیت رسانیدن باهل حرفه بازار  
 با خراج در آمدند و عیبه حکم سرکار با طاعت و فرمانبرداری جمعی از ان هر قدر که باید و نشاید  
 بجای آرنده بزرگان این قوم از و انانی و فرست خود با عسکره را چنان قرار داده اند که از  
 جا و حکم جمعی از قدم بیرون نمانند و خونی را نود و شصت کرده میزنند و در سر کار نمیدهند  
 طریقه اینها بی طریقه نیست بمتوال اینها آنچه بر خود ناپسندی بدیگری سپند اما در جا نیکه خبر جمعی از ان  
 اینها نیز بر هر چه که ناکردنی است هم میکنند و جمعی از ان نیز از حق تجاوز نموده در بعضی جا  
 چشم میپوشند و پاسداری قوم خود نینمایند اما درینو لا از سابق در سنگی پیدا کرده اند

**ذکر جمعی از ان سندی**

پیش ازین عمر سندی جمعی از ان سال و از بدله جمعی را با داشته با و هزار جوانان و الیاتی ملازم  
 سرکار شده در قی اوقات عزیز خویش در اطاعت و فرمانبرداری سرکار بسیار آدم  
 خیر بود بیوه زمان را با هوارا میداد و با مرد و میان سلوکما مینمود و در سنه یک هزار و دویست  
 و پنجاه و هشت بکس رفتند و در این انتقال جمعی از ان که در محفل نام بشیر و زاده نزل از ولایت  
 سند آمده با مادی جمعی از ان حرم نایز گردیده همور کار و بار خود است و سوانی این چند  
 جمعی از ان که با جمعی از ان در علاقه و جا و جا چندی را با در حاضر در بار اند

**ذکر جمعی از ان سلیمان**

در جنگ راجه چند و لعل مهاراجه بهادر مختباری دولت سرفراز شدند قریب دوازده هزار جوانان  
سکه ملازم بر کاب خویش داشتند و مدت مدید بر همین حال گذشت هرگاه خوب و سکمان  
دو بار با هم بجار به درآمده عروب بر سر سکمان غالب آمدند چنانچه گذشت همه با اوطان خود با  
رفتند که فراج مهاراجه رازی مهربان اینها منحرف گردید احوال قریب دوازده هزار جوان ازین  
قوم با جمعی از آن مختلف مثل تارا سنگ و رام سنگ و غیره ملازم سرکار دولت مداراند

## ذکر سرداران و سالاران و کنتانان و ملائمت‌های بار ملازم سرکار دولتداری جنگ

ولد سیدی عبداللہ خان بهادر ری جنگ است رساله قدیم سیدی عزیز خان مرحوم بعد از حالت پدر  
خود بحسبیت یکبار پانصد نفر جوانان بارانشانهای شجاعتی معمور کار گردیده حاضر در بار  
جهاندار است اعتماد اینها از همه از زیاد تر است که خان زادان قییم اند و درخواه اینها تعلقا  
مومن مچو و غیره محالات سیر حاصل مقرر اند صاحب جاگیر و نوبت است  
فضل علی بیگ خان و ولایت علی بیگ خان هر دو پسران نادر علی بیگ خان  
با سه هزار بار از وقت سیر ارامی حضرت مغفرت منزل سرفراز و خان مذکور از قییم سیمبرای سیدی  
عبداللہ خان ری جنگ ملازم سرکار بود و بنحوها موصوف

### کھانشی رام کنتان

چهارده هزار جوانان پارموسی ریواژ دال ولد که از آنجا شش هزار بار شعیب صاحبان انگریز بوده  
جایجا و قصبه آبه جو کالی و او رنگ آباد و منگولی و غیره بسر کردگی سدرین صاحب کارون  
صاحب چماونی و از نداد و هزار پانصد سوار لباس بر آورده انگریز کردی صاحب و غیره

عبدالله خان بهادر مختباری دولت سرفراز شدند قریب دوازده هزار جوانان سکه ملازم بر کاب خویش داشتند و مدت مدید بر همین حال گذشت هرگاه خوب و سکمان دو بار با هم بجار به درآمده عروب بر سر سکمان غالب آمدند چنانچه گذشت همه با اوطان خود با رفتند که فراج مهاراجه رازی مهربان اینها منحرف گردید احوال قریب دوازده هزار جوان ازین قوم با جمعی از آن مختلف مثل تارا سنگ و رام سنگ و غیره ملازم سرکار دولت مداراند



پانصد سوار بود الحال سر کرده پانصد سوار مرزا ذوالفقار علی بیگخان است  
 خان سمران بزرگان خود بنده بادشاهی بودند اما خان ندبور در یوالات صاحب بهت و جمیع صفات  
 سرداری نرفرید روزگار است عالیجنان خود ذات خویش مورد الطاف شاهان و صدر  
 عنایات خسروان صاحب لوک رفیق پرور آشنا پست جمیع فننایل سرداری مهور کار سال  
 و حاضر باش حکم خداوند نیست است و باقی سال در دیگر با پانصد سواران خویش جا بجا  
 به چپا و نیما هوشیار و خبردار اند و مرتضی یا جنگ سپهر مردان یا جنگ نیز سرکردگی پانصد  
 سوار بجهتین همراهی انگریزان ملازم سرکار برای تنبیه و عسکران و قطاع الطریق و مالک محرد  
 سرکار و ولتدار آصفیه معموران و مابقی بیشت هزار بار همراهی موسی ریو و هزار بار از آنجمله  
 جوانان لنگ و ضعیف و معذور و الخ دست در آویزنگ آباد بر کردگی فرین صاحب بستند  
 و سه هزار بار و تعلقات سرکار تنبیه و تعلقات انانند و سه هزار بار در رکاب سرکار و ولتدار  
 بخشگیری راجه زنگ را و حاضر ملده حیدر آباد اند

غلام مرتضی کندان

اول در عالم جاهلیت هشتاد و پنج جمعیت جوانان بار ملازم سالها راجه بهادر بود بعد از آن  
 چون هدایت از جانب تقدیر نصیب شد با سلام در آمده دست ارادت پست جناب مولوی  
 حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین زاو الله بر کاتب جمعیت داده مشرف و مساهی گردید و در حلال  
 متصل مکان راجه چند و عمل به راجه بهادر سی کی بکمال آرایش و پیرایش از غلام احمد تمام سب  
 منقش گردانیده با حدیث در آورده شان روز در عبادت الهی و خیر و خیرات مصروف  
 و به مسافران بر و سحر که در عالم بی مقدمی نزد مشایخ ایهیر سنده چند روز در شهر روانه  
 اوطان مینماید با یک هزار بار و دو صد جوان رساله و میان و به جمیع آلات جنگ و سب

مستعد کارزار است سر فراز و ممتاز و علاقه نگه داشت خانه مشهور به بنیخانه که آسامیان  
 لاکو کجار و پیه تعلقات زمین داران و غیره مقید اند بعلاوه خود دارد و مهارچه ها و دریا و خنجر  
 کلی است بر گاه رکاب سعادت حضور پر نورها و معزز بیرون بلده سفر میکنند تمامی خانه خود را  
 با عتقاد کنندان مسطور و امیکند از بد العرش کنندان نیکذات بجمیع صفات مسلمانان موصوف

### صاحب بین کنندان

در عالم جا به بیت با و و صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود از یادوری طالع با سلام در آمده دست  
 بیعت و ارادت بدست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکات و او به مشرف گشت  
 و بیرون دروازه غازی بند و سجد با و کرده از سر نو به تقمیر سالیان و متصله برای اوزان وزیر  
 آن بازار نو با حدت در آورده دست شاهای را که بسیار خراب شده بود و مردمان را اذیت  
 تمام میکرد و بدین ارباب نهایت صفا و دوستی دست انانیده موصوف سعادت و خیر و خیرات  
 است و دلپسیر الیق دارد و همواره حاضر و بار فلک در دست پیاکنندان با جمیعت  
 شش صد جوانان بار و سلطان شاهای که باغ قدیم قطب شایه بود و الحال همه جوانان است  
 با جمیعت همراهی خود و مقام دارد آدم بسیار و پیشا بنبره از عمور کار سر کار است نون صاحب  
 فرزگی با جمیعت و و صد جوان محمود شان و ول ارخان پسران امیل خان نهنه  
 با جمیعت یکزار پانصد بار تقسیم و بدید و دیگر کنندان بسیار اند که ذکر اینها طول کلام است  
 اما فرصت شکر کنندان اول بعلاوه ناد علی بیگ خان بود بعد از ان بالطاف حضور  
 پر نور دام اقبال بذات خود با چهار صد جوانان نون ملازم و چهار صد جوانان دیگر علاقه دارد  
 و در تمامی سه هزار بار ناد علی بیگ خان مختار کار و بار است آدم بسیار نیکذات و کمال  
 بهادری موصوف و دلپسیرش رجو سنگ نیز بعنوان امیران پر پیشش یافته در کار خود

معروف است معنی او یکی با پادشاهان سرکار که جای فریب نشست هزار باره تو چنانه های آتش باز  
 بعد از آنکه از آن سرکار بهواریه مانده رکاب و تعلقات است و سمیت دیگر که تبار امیران سرکار  
 علی بن علی است ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت همه با مجموع شبانه روز مشق  
 شاک با و سر دادن تو پیا میکت و همه با محکوم حکم با و نذمت اند سواهی آن جمیست سواران  
 و بار پادشاه و تو چنانه جرات آتشبار برت کردار بشمار پایگاه مشهور مالان رعده در تهرای امیر  
 کبیر پیش الامرا باور که احوال آن در ذکر بهادر موصوف گذشت

## ذکر شاگرد پیشه سرکار و بندگان چو بداران و خدایگان و

## فرزان و بجزارد و صاحب کاره با با دار و غیره

در عهد حضرت غفران نامه به نظام علیخان بهادر آصف جاہ ثانی چو بداران در نشست مقرر بودند  
 تبار و مرد و بیکی طاهر علیخان با صد چو بداران که از آن جمله قریب یکصد نفر سواران خود اسپانند  
 بشرح فی سوارسی رو پیه با هواری وصولی و بعضی در میان اینها که با هواری بشیر دارند موسوم  
 بوغیره کرده اند صاحب پاکی و خطاب هستند چنانچه اسالت مان خان و حافظ مان زمان و  
 دیگران نیز و باقی همه پیاده ما که به چو بداران بند و ستانی اند و معمول اینها نیست که شش  
 گزنی روز باقی مانده مورد به خود حاضر دیواری بهارک میشوند و نشست میگیرند و به کیفیت  
 حکم احکام شبانه روز از مرد به که حاضر بود و در یافتند حاضر میباشند و او که حاضر بود بر خاسته  
 چو بداران بجان خود میرود و همین طور و بهیچوقت دیگری می آید و معمول نشست می شود  
 دو مرد به حرمت نواز خان المشهور مردی تنخور که نهایت آواره مزاج بود با صد اسم

از چوپاران سوار و پیاده و غیره شب خواب با بوی شیرازان را که شب بجای مرد و خود حضور دیواری مبارک سیاه  
 و از معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد میدارند بطور ناانبان مرد و به میبایست. و نامزد و به غیره  
 میشوند و حکم احکام در جمیع حضوری مرد و به اجرا میساخت تا حالت حضرت غفر آتاب این هر دو طرف  
 مذکور مموکار و بار دیواریهای مبارک سرکار بودند و خدمتگاران سرکار نیز و نوشت بودند  
 یکی همراه بیان بی عمر خان که او شان با بیعت هزار جمعیت پلانتهای بار و رساله عرب سر فرزند بود  
 و در وی همراه بیان جمال علیخان سپهر مقصد و علیخان خانزاد قیوم که مجموع پانصد نفر خدمتگاران  
 در هر دو نوشت بودند و اثر از اینها صاحب قیل و پالکی و به خطاب نیز سر فرزند میباشند  
 و این هر دو نوشت چوپاران و خدمتگاران در خلوت مبارک بمواریه بر طبق معمول حاضر  
 میماند و بر سر کار خانات نیز مقرر و حاضر بود و سبب الحکم عالی مموکار را و کار خانات میشدند  
 و جاه بجا و خدمات نیز و مرشد زاده با و محلات پیران کسن سال از اینها مقرر متعین اند و نیز خواب  
 سرایان قیوم مثل بیان نیک روز خان و غیره با دیگران هم قوم خود و چونکی خانه محلات  
 سرکاری حاضر میمانند و قیوم احکام سرکاری میساخت اما فرشتان سرکار نیز و نوشت همه همراه  
 ممتز بودین خان که ممتز مقصد نفر فرشتان و بشیرازان بود و دار و خداینها عظیم الشان  
 بهادر خانبهگان خان و ولد زبردست خان بهادر که رفیق خاص حضرت غفر آتاب و کشتن حیدر جنگ  
 نایب و مختار موسی بھوسی که در کتیر گدشت شرکاب بود و ممتز بودین خان مذکور که او در عهد  
 حضرت مغفرت آتاب نواب آصفجاه طاب ثراه سیزده سال بود و صاحب خطاب پالکی سهندا  
 درین عهد حضور پر پوز نیز که نه بکنار او و در عهد و پنجاه و شست هجرت خان مذکور عمر مکسید  
 و پانزده سال و شست و حضرت پر و مرشد نظر بر قدامت و شرف اندوزی جمال جهان آرا  
 با اعلای خود حضرت مغفرت آتاب اثر از اینها عنایت کرده است و احوال آنحضرت میفرمودند

و درین زمان نیز چند سال بسر برده قضا نمود پیش حاج شرف و بخدمت سورتی پدر معمور است  
 انفرض میبرد و به با و سر کرده های خدمتکاران و فرزانان بجایگزینات و تعلقات هزارها  
 روپی و ماهوارها سر فراز و معمور کار سرکار بوده اند و در عهد حضرت مغفرت منزل عالیه از عمر  
 چون از حرکات ناپسندیده حرمت نواز خان که آواره مزاج شده بود و خاطر مبارک متنفر  
 آشت مشارالیه را از خدمت تغیر فرموده محرم یعقوب چو بدار و غیره قدیمی وقت مرشد زادگی  
 خود را که بسیار آدم معقول نمازی بود بجای نامبرده سر فراز و ممتاز فرسوده بخطاب اعتماد  
 نواز خان سر بلند ساختند و بعد چند روز محرم ظاهر علیجان نیز که مرد بسیار معقول و شین  
 و قابل و صاحب خط و سواد بود از عارضه سرطان اللسان قضا نمود و پس لطفی اش مهر علیجان  
 باطاعت خداوند نعمت مامور خدمت نشست زمره چو بداران گردید اما چون او در نش  
 همچون و غیره دایم الاوقات از خود خبر بداشت و بر او کار و نوکری سرکار نمیرسید تا پار  
 خان محرم و غیره چو بداران را که مرد معقول و لایق کار بود از حضور پر نور معمور نیابت خود  
 کنانیده خود از نو و اگر بیا و تا حیات خویش که مال سستی و دستنی خدمتگذاری و تا بعد از  
 نموده در گذشت بعد او و اماوش محمدراج الله به نیابت مهر علیجان مذکور معمور کار گردیده  
 بخطاب خدمت نواز خان سر فراز است و چون اعتماد نواز خان هم سفر آخرت نمود پس  
 کلا نش حمید خان بخدمت و خطاب پدر سر فراز شده معمور خدمت نشست زمره چو بداران است  
 اما نهایت مردوی اخلاق صاحب مروت شوق اسپان بسیار رفتار بسیار دارد و در پیش و سپ  
 را به بهتا آنچه آن تیار و فر به میکند که در تمام ششم ششور تزیکرود و در سواری اسپ یکتای  
 وقت است قدر و منزلت هر هر خانزاد سرکار بخوبی میدانند اما درین عهد حضرت بندگالغالی  
 حضور پر نور او امثال اقبال مرد به حمید خان خطاب اعتماد نواز خان نیز سر فراز است



و محمد باج اللہ بسبب بعضی وجوہ از خدمت موقوف شدہ محمد چاند بہادر زادہ طاہر علیخان سجد  
موروثی سرفراز شدہ مہمور کارگر وید و مرد بہ ابو محمد کہ در عہد مرشد زادگی حضرت مغفرت  
منزل مہمور کار بود و بعد سیر آرای آنحضرت بطرف نوید محل با پنجاہ چوبداران قدیم وقت  
مرشد زادگی حاضر بودہ ہتھام نواز خان خطاب داشت درینوالا باضافہ یکصد روپیہ سرفراز شدہ  
حاضر دربار جہاننادر است و خدایگان حضرت غفرانآب و حضرت مغفرت منزل آنہا کہ  
مردنہ مردنہ و باقی ہمہ بستوز معمول جا بجا ستین مرشد زادہ نامی بلند اقبال و در خدمات  
دیگر حاضرند و ما ہوار نامی یا بندہ و کسانیکہ صاحب خطاب و پاکلی و سرگروہ اینہا بودند مثل کریم  
بگیشان و عبد البنی خان وغیرہ قضا کردند چون پسر عبد البنی خان ہم خست ہستی بر بست  
متعلقان او بہر ماہ مناسب معیک طفل نیرہ اش مشغول دعای عمر و دولت حضور پر نور  
اند او تعالی شانہ خداوند نعمت ما خانزادان را تا ابد الہا با وسلاست دارد کہ خانزاد پروری  
و نوازش قدیمانہ بر فوات بابرکات آن اعلیٰ حضرت ختم است آمین رب العالمین و فراتشان  
عہد حضرت غفرانآب و حضرت مغفرت منزل مہم فراتشان حضور پر نور و ام اقبال بہ ستور  
مہمور کارگر کاراند و تخواہ ہمہ با از خزانہ سرکار میسایند و شیخ حیدر مرد بہ قدیم مرشد زادگی  
بخطابانی سرفراز شدہ با پنجاہ چوبداران حاضر و لوپڑی مبارک و باریاب حضور است  
و خدمات دیگر مہمور

## ذکر مقربان و باریابان حضور پر نور پیر امام علیخان بہادر

دلربید احمد خان مرحوم جد ایشان سید عبد البنی در عہد حضرت مغفرتآب حاضر خدمت و بکار ما  
مہمور بود اندت مدبر ساکن کاغذی واڑہ قلعہ مبارک دولت آباد و در ہونجا اوقات بسر برد

